



۲- به ترکی را پیدا کرده است و این به خودی خود حائز اهمیت و ارزشمند است. نکته ای که به عنوان یکی از ارزشهای این شرح به حساب می آید این است که شارح در پی گره گشایی مشکلات شعر خواجه بوده و خوشبختانه در ورطه تاویل‌های عجیب و نابجایی که دیگران دچار آن شده اند، نفلتیده است. یاد کرد برخی از باورهای عامیانه، اشعار، ضرب المثلهای و معادل‌های ترکی برای برخی از لغات فارسی، تسلط قابل ملاحظه ای که بر صرف و نحو عربی داشته و ترجمه اشعار عربی حافظ نیز از دیگر سودمندیهای شرح سودی است.

پیش از اینکه به بیان کاستیهای این شرح بپردازم، لازم است تا چشمداشتی را که از یک شرح یا شارح دارم، بیان کنم و سپس بر اساس آن، وارد این کتاب شوم. هر چند این موارد، تمام بایستگیهای یک شارح نیست و تنها به بیان اصلی ترین‌ها بسنده کرده ام:

۱. شارح باید زبان شناس - به معنای عام آن - باشد و پیچ و خمهای دستوری، عروضی، بدیعی و ... را به خوبی بداند.
۲. شعر شناس باشد، یعنی تفاوت آن را با یک متن ساده بداند و آینه سانی، تاویل پذیری و زنده بودن آن را باور داشته باشد - بخصوص در شعر رفیع شاعری چون حافظ - و بداند که مطلق گرای و یکسونگری در این اقیانوس، ما را از رسیدن به زرفای ناپیدا کران آن محروم خواهد کرد و دستاوردی جز مثنی ریگ و صدف و جابهای محض، نخواهد داشت.
۳. شاعر و بستر تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی او را به خوبی بشناسد.
۴. پیشینه ادبی و فرهنگی شاعر و میزان تأثیر پذیری او را از دیگر آفریدگاران سخن بداند.
۵. شاعر را آن گونه که هست بگرد و معرفی کند نه آن گونه که خود می پسندد.
۶. بیانی روان و بدون تعقید و تکرار داشته باشد و گره گشایی کند، نه همچون علامه دوانی که شرحش بر اندکی از شعر حافظ، خود محتاج شرحی دیگر است.
۷. روش درست، مشخص و عالمانه ای در پیش گیرد و در مقدمه، این روش را با خوانندگان در میان گذارد.
۸. در خوابگاه موارد ساده لنگر نیفتند و به تفسیر موارد دشوار و بحث برانگیز بپردازد. (به این بدعت سستی دامن نزنند!) باری - این بنده - بنا به ضرورتی، چهار جلد این شرح را با دقت خواندم و اشکالات درشت و بخشش ناپذیری - و البته

وردی به شرح سودی

● بهادر باقری

ورودی
پہ
شرح
سودی

● بہادر باقری

جبران ناپلیری - در آن دیدم که ذکر تمام آنها به هیچ وجه در حوصله این مختصر نیست. اگر قرار باشد تک تک این کاستیها یوسمرده و شکل صحیح آن بیان شود، خود شرحی مستقل بر شعر خواهد بود. اما در این اندک مجال، سعی کردم به ذکر عنوانها و چند مثال کوتاه بسنده کنم. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.^۲

کاستیهای این شرح را می توان در این هشت عنوان تقسیم بندی کرد:

۱. بی روشی؛ ۲. اشتباهات؛ ۳. اطناب ملال آور؛ ۴. ایجاز نابجا؛ ۵. نقد و نقادی سودی؛ ۶. شواهد ضعیف شعری؛ ۷. زیان مترجم و ۸. سودی و امروز.

۱. بی روشی: کتاب دچار مصیبت دیرین بی روشی است و طبق رسم حاشیه نویسی قدیم از آغاز دیوان حافظ تا فرجام، کلمه به کلمه شرح شده و بر اثر تکرارهای نجومی، واژه های بسیار ساده ای مانند «دارد» دهها بار توضیح داده شده است. اگر این کاستی را با توجه به زمان نگارش آن توجیه پذیر بدانیم، مترجم محترم مسئول رفع این کاستی است. او می توانست با اتخاذ روش صحیح و علمی، این حجم طاقت فرسارا کم کند.

۲. اشتباهات: اشتباهات سودی در شش بعد، قابل طرح و بررسی است:

۱. آنجا که لغت، اصطلاح یا ترکیبی را از بین، نادرست معنا کرده است:

۱/۶. چه خون افتاد در دلها، افتادن = سقوط.

۱/۳۱. ثریا = ستاره

۱/۸۲. شبگیر = اتفاقی که در شب واقع شود.

۱/۹۶. دل خرابی می کند = اسرار را فاش می کند.

۱/۱۰۲. ساکنان شهر یزد = پادشاه یزد.

۱/۳۴۴. شحنه = آبدار باشی.

۲/۸۰۲. غائبانه باخت فلک = با هر کسی مخفیانه بازی کرد.

۲. آنجا که در فهم کل بیت و جستن مفهوم درست آن دچار اشکال شده است:

۱/۴۸. آن تلخوش که صوفی ام الخبائشش خواند = «تلخوش» را قول پیامبر دانسته.

۱/۱۵۰. سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت = سمن با دست صبا، خاک به دهانم انداخت.

۱/۵۲۵. دیگر مگو نصیحت حافظ که ره نیافت / گمگشته ای که باده شیرین به کام رفت ... زیرا هیچ گمگشته ای به این عالم ظاهر راه نیافت ... که باده شیرین ... به دماغش



نرسیده باشد!

۲.۳. گاه اطلاعاتی بی بنیاد، غیرعلمی و گمراه کننده می دهد که لازم بود، مترجم محترم این اشکالات را رفع و رجوع می کرد:

۱/۴۲. نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا- استعمال «جای» در این قبیل موارد، مخصوص شیرازیهاست. (خرمشاهی نمونه هایی از این تعبیر را در اشعار منوچهری، سنایی، انوری، نظامی و سعدی نشان داده است- حافظ نامه ۱۲۸)

۱/۹۰. حاجی قوام الدین حسن را وزیر اعظم سلطان حسن ایلخان و پسرش سلطان شیخ اویس دانسته، در صورتی که او وزیر شاه شیخ ابواسحاق بوده است.

۲.۴. آنجا که اشتباه شارح، به دلیل درست نخواندن شعر است:

۱/۲۲. به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را،

آب و رنگ را «آبرنگ» خوانده و سفیداب معنا کرده است! ۱/۱۹۶. به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست، طرف را طرفه خوانده و صرفه (فایده) معنا کرده است.

۲.۵. آنجا که در معنی بیت یا مصرعی، دو وجه قائل شده که یکی از آنها اشتباه است:

۱/۴۰. دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
وجه دوم: ای صاحب دلان دلم از دست می رود به حق خدا
حیف است که راز پنهان آشکار شود.

۲/۱۱۲۹. ز فکر آنان که در تدبیر درمانند، درمانند
وجه دوم: کو کسی که دوی درد هاشق را ... آسان می پندارد. به طریق استفهام انکاری. (که را پرسشی معنا کرده است)

۲.۶. اشکالات دستوری: خطاهای دستوری این کتاب، به راستی فاجعه ای است که پیش از همه مربوط به افراط مترجم در رعایت امانت است. او با متن ترکی شرح سودی- بلا تشبیه- مانند متن مقدسی برخورد کرده که هرگونه دخل، تصرف یا توضیح و تصحیح در متن آن ممنوع است و با آنکه خود، استاد زبان و ادب فارسی بوده، مطالب دستوری سودی را که با هیچ میزانی، پذیرفتنی نیست، بالعینه و او به او ترجمه کرده است. آخر کدام دستور زبان فارسی به ما چنین تعلیم می دهد؟

۱/۱۲. دانند، از «دانیدن» ۱/۲۲. بینش، از «بینیدن»
۱/۲۹. گو، از «گویندن» ۱/۵۸. بیا، از «آیندن»
۱/۲۴۶. بردمی، از «بردیدن» ۱/۵۶۲. باید از «بایدن»
۲/۱۰۵۳. گرفتار از «آریدن»

و یکی از موارد شگفت انگیز، معنایی است که سودی برای «تا» در نظر گرفته و آن «عجبا» ست و عجبا که در هیچ کدام از این موارد، معنا دلچسب و پذیرفتنی نیست:

تا باز چه اندیشه کند رای صوابت- تا دوره پیری به چه آیین روی ای دل ۱/۴۶- تا یار سرکدام دارد ۲/۷۴۰.

۳. اطناب ملال آور

شاید بتوان یکی از اصلی ترین اشکالات این شرح را اطناب بیش از حد و خسته کننده آن دانست- تکرار مکررات، توضیح و اضافات، عبارات اضافی و قابل حذف و دراز نویسیهایی از این دست، باعث پدید آمدن این حجم سنگین شده. شاید دلیل اصلی این امر، همان بی روشی است که در ابتدای بحث بدان پرداختیم. اطناب این کتاب را می توان در سه حوزه بررسی کرد:

۳.۱. توضیحات زائد و غیر ضرور:

۱/۱۳۷. لب: لب آدمی؛ ۱/۲۰۷. ابرو: که معنایش روشن است.

۱/۲۵۳. ستمکار و جفاکار یعنی ستمچی و جفاچی؛

۱/۲۵۴. اکنون و کنون هر دو به معنای حال است؛ ۱/۲۶۰. خال=خال! (جل الخالق)

۱/۴۶۲. آری یعنی «بلی» در عربی «نعم».

۳.۲. در بسیاری از موارد، لغات و ترکیبات ساده فارسی را به عربی ترجمه کرده که این کار حجم قابل ملاحظه ای از شرح را اشغال کرده است.

۱/۹۲. آبروی=عرض؛ ۱/۹۳. تو=انت؛ ۱/۹۴. دور=بعید؛ بر ما=علینا

۱/۱۶۳. مادر=والده؛ ۱/۲۶۳. جز=غیر؛ ۱/۲۸۰. می خرنند=ابتیاع می نمایند (به راستی آیا این گونه لغات، نیازی به شرح شدن داشته اند؟)

۳.۳. بخش درازدانی از کتاب، شرح غزلها و دیگر انواع شعر است که بسیار ضعیف و مبتذلند و دور از ساحت حافظ و با توجه به اینکه در آن زمان نسخه مصحح قزوینی- غنی چاپ شده بود، بهتر بود مترجم بر حسب آن نسخه، شرح را ترجمه می کرد. به عنوان نمونه پیش از غزلی را ذکر می کنم:

چگونه بسته به مویی میان و بگشاده

تن چو فیل و سرونی به سان گنبد عاج!

۴. ایجاز نابجا: در مقابل آن اطنابی که دیدیم، باید منتظر ایجازی نابجا نیز باشیم، چرا که افراط و تفریط، غالباً همسایگان دیوار به دیوارند و برادران توأمان.

این کاستی در دو جنبه گریبان شرح را به سختی گرفته است:

۴.۱. سودی هیچ توجهی به ظرافتهای ادبی شعر حافظ و بخصوص ابهام که سوگلی سرپرده شعر اوست، ندارد.

آنجاست که نقد سودی درست نیست و وجهی را که خود بیان داشته، اشکال دارد:

۱/۷۲. مژگان - هر که مژگان را جمع گفته، خبط فاحش کرده است.

۱/۱۹۴. رباط - خانه مردگان را گویند، پس کسانی که کاروانسرا معنا کرده اند، معنی واقعی کلمه را ندانسته اند (رد شمی و سروری)

۲/۷۴۸. که عقل کل به صددت عیب متهم دارد: کسی که گفته عقل کل تو را به صد عیب متهم کند، یک معنای غیر مسموع و بکر اختراع کرده است!

۶. شواهد شعری ضعیف

یکی از مواردی که قدر شرح را کاسته است، آوردن شواهد شعری بسیار ضعیف و درجه چهارم، پنجم است از شعرایی گمنام. درست مانند اینکه برای پیدا کردن و نشان دادن جناب خورشید، از چند قلم شمع ناچیز و بی فروغ، یاری بجویم.

۷. زبان مترجم

درست است که مترجم محترم در آغاز اعلام داشته که به اصل کتاب وفادار مانده - و همین وفاداری چه ضربه هایی که به این شرح زده است - اما اثر ضعیف، بی توش و توان و نخ نمایی که ایشان در ترجمه از آن بهره جسته است، با دنیای زنده، تپشمنند، رنگارنگ و برومند شعر حافظ سازگاری ندارد. نثری پیر و فرتوت و محاوره مانند است و گاه عباراتی دارد که به هیچ روی، جای آنها در کتاب شرح حافظ نیست. همچون:

گیر آوردن، بند کردن به ... و ...

۸. سودی و امروز

هر چند حکم صادر کردن کار دشواری است و من بنا، جرأت و توان آن را ندارم، اما با بیان توقعی که از یک شارح داریم و همچنین اشکالاتی که در این شرح دیده می شود که البته از صدها مورد به ذکر چند نمونه بسنده شد، اکنون جای طرح این سؤال جدی است که به راستی سودمندبهای این کتاب بیشتر است یا زیانهایش؟ با عنایت به این مطلب که این شرح، چندین بار تجدید چاپ شده و هنوز به عنوان یکی از اصلی ترین منابع برای پژوهندگان به شمار می آید.

اگر مترجم، این کاستیها را جبران، توضیحات اضافی را حذف، متن را تصحیح و تنقیح، و موارد اشتباه را - دست کم در حاشیه کتاب - اصلاح می کرد و چندین اگر و مگر دیگر ... شرح سودی جایگاهی بهتر از این می توانست به خود اختصاص دهد. البته این نوشتار به هیچ روی قصد جسارت ندارد؛ نه به ساحت سودی که چهار سده پیش از این شعر حافظ را به کوی و برزن و خانه های ترکان پارسی دوست استانبول برد - روح

به همین خاطر شعر در شرح او از اوج به حضيض کشانده می شود و این الماس تابناک چند چهره رنگارنگ، به شیشه ای سطح و ساده و بیشتر شکسته و غبارآلود تبدیل می شود:

۱/۶۶. ازرق پوشی را منحصر به شیخ حسن ازرق پوش و پیروان او دانسته که همگی جامه کیود می پوشیده اند.

۱/۷۵. خرابات = میخانه؛ ۱/۸۱. نان حلال شیخ ز آب حرام ما، نان حلال = نان وقف؛ ۱/۳۱۷. رند = کسی که به هر منهی مرتکب شود.

۱/۱۸۰. بنال هان که در این پرده کار ما به نواست، نوا = سر و سامان

۱/۳۸۶. در اشک ما جو دید روان گفت کاین چه جوست؟ روان = جاری بودن (که معنی «به سرعت» را در نیافته است)

۴.۲. اما آنجا که این ایجاز مغل، چهره نازیبای خود را بیشتر نشان می دهد، در مواردی است که مطلب، احتیاج به توضیح و تفسیر داشته و سودی به هر بهانه ای از آن گذشته، حق مطلب را ادا نکرده و با دادن وعده های سر خرمن، مطلب را بر گزار کرده است (هر چند خودمانیم، «لیست هذمه اول قاروره کسرت فی الاسلام». و جسارتاً بفرمایم «ولا آخرها»):

۱/۵۶۲. گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی ...
حدود بیست سطر در تفسیر تک تک کلمات این بیت نوشته، اما خبری از توضیح در باب هاروت و ماروت نیست.

۱/۲۱۴. در داستان گم شدن خاتم حضرت سلیمان می نویسد: از قرار معلوم قصه ... خیلی طولانی است، اما شرحش اینجا مناسب نیست. (پس کجا مناسب است؟)

۲/۷۸۹. وفا از خواجگان شهر با من / کمال دولت و دین بوالوفا کرد

شعر را کلمه به کلمه معنا کرده اما حرفی از اینکه خواجه بوالوفا کیست، به میان نیامده است.

۵. نقد و نقادی سودی

در عین حال که از خلال شرح سودی، می توانیم چهره مردی آرام و گاه شوخ طبع را بنگریم، در عالم نقد، قدری تند رفته و گاه با عباراتی نه چندان زیبا و پسندیده به مبارزه برخاسته است. بیشترین عبارات تند و گزنده خود را نثار «شمعی» و «سروری» کرده که جزو معاصران او بوده اند و بر شعر حافظ شرح نوشته اند. در این بخش به برخی از این عبارات اشاره می کنیم:

۱/۲۷. افترا کرده است؛ ۱/۴۸. غلط کرده است؛ ۱/۷۵. خطای این گوینده از سرش بوده. ۱/۷۶. بی فکر گفته؛

۱/۷۷. خیلی پس در رفته. (گویا از حافظ نیا موخته است که: با دوستان مروت، با دشمنان مدارا) و از این عجیب تر،

نازینش شاد باد - و نه به ساحت استاد عصمت ستارزاده که این کتاب تاریخی را به پارسی ترجمه کرده است و بر گردن از مو باریکتر من و امثال من حق استادی و مادری دارد، اما با این توصیفات در پایان سوآلی از محضر آن گرانمایه استاد دارم و آن این است که به راستی آیا نمی توان این شرح را پیراست و بایدها و نبایدهایش را افزود و کاست؟

به امید آن خجسته روز.

پانوشتها

۱. مقدمه استاد سعید نفیسی بر ترجمه شرح سودی
۲. داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی
۳. دکتر شفیع کدکنی، محمدرضا، مفلس کیمیا فروش
۴. در شواهد، عدد سمت چپ، شماره جلد و عدد سمت راست، شماره صفحات شرح سودی است.
۵. البته گفتنی است که سودی این کلمات را برای خوانندگان ترك زبان ترجمه کرده و این اشکال کار مترجم است که مجدداً آنها را به فارسی ترجمه کرده است.
۶. تنها سودی که این کار دارد، ذکر اشعاری از شعرای گمنام است که در جای خود زبانی ندارد اما در لابلای شعر تناور حافظ، ...

چکیده ای از منابع و مأخذ

۱. آشوری، داریوش، هستی شناسی حافظ، مرکز، ۷۷
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، ماجرای پایان ناپذیر حافظ، یزدان، ۷۴
۳. براهنی، رضا، بحران رهبری نقد ادبی و رساله حافظ، ویستار، ۷۷
۴. خرمشاهی، بهالدین، حافظ نامه، علمی و فرهنگی، دوم، ۶۷
۵. خرمشاهی، بهالدین، چهارده روایت، پرواز، ۶۷
۶. نصرالله پورجوادی، درباره حافظ، نشر دانش، ۶۵
۷. رادفر، ابوالقاسم، حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، گستره، ۶۸
۸. ریاحی، محمد امین، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، علمی، ۶۸
۹. زرین کوب، عبدالحسین، از کوزه رندان، امیرکبیر، چهارم، ۶۴
۱۰. سودی بستوی، محمد افندی، شرح سودی بر شعر حافظ، ترجمه عصمت ستارزاده
۱۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، مفلس کیمیا فروش، سخن، ۷۲
۱۲. شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، آگاه، دوم، ۶۸
۱۳. مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، ستوده، سوم، ۷۳

